

هانس آیزلر و موسیقی کارزار

رضا اسپیلی



می‌دانیم که دهه‌ی شصت میلادی آغازگاه دوره‌ای بود که تا بیست سال بعد جلوه‌گاه جنبش‌های اعتراضی بسیاری در زمینه‌های گوناگون حیات بشری و محل بروز تحولات تاثیرگذار در فرهنگ و هنرها شد (کافی است می ۱۹۶۸ پاریس و درخشش موسیقی و سینما در دو دهه‌ی شصت و هفتاد را به یاد آوریم)؛ اگر بپذیریم که این زایمان میمون نطفه در سالیان پیش داشت و از اندیشه و جسارت روشنفکران و هنرمندان پیشرو آب می‌خورد، آن‌گاه باید گفت که هانس آیزلر **Hanns Eisler** که در سال‌های آغازین این دهه از جهان رخت بر بست شاید جسورترین و اندیشمندترین هنرمند در عرصه‌ی موسیقی بود. موسیقی‌دانی که هنر را زمینی می‌خواست و با وجود ابداعاتش در این زمینه کم‌تر نامی از او شنیده‌ایم.

هانس آیزلر به سال ۱۸۹۸ در آلمان به دنیا آمد. در ۱۹۱۹

پس از خدمت در ارتش اتریش، چهار سال زیر نظر آرنولد شوئنبرگ Schoenberg به یادگیری موسیقی پرداخت و از او بسیار آموخت. این دوره‌ی آموزشی برابر بود با دوره‌ی گذار از موسیقی آتونال به موسیقی دوازده تنی **Tone** و آیزلر پس از آنتون فن وبرن **Webern** و آلبان برگ **Alban Berg**، نخستین کسی بود که به این تکنیک جدید، موسیقی نوشت. او در ۱۹۲۵ به برلین کوچید تا در جنبش بین‌المللی کارگری شرکت جوید. از این زمان تعداد

زیادی موسیقی کُرال تحسین برانگیز که ترکیبی بود از تکنیک های آتونال شوئنبرگ با عناصری از موسیقی جاز و آوازهای کاباره‌ای و ترانه‌های سیاسی مردم کوچه و بازار، برای این جنبش ساخت. این تصنیف‌ها که به تعبیر خودش «موسیقی کارزار» بودند در پی تاثیرگذاری یکسان بر احساس اجراکننده‌ی موسیقی و احساس شنونده و تغییر نگرش آن‌ها به موسیقی بود.

موسیقی آیزلر چیزی بیش از سرگرمی و سرخوشی صرف نصیب شنونده اش می‌کند: زیبایی شناسی موسیقی او در سودمندی قطعه به مثابه «نبرد افزار» بروز می‌یابد.

آیزلر در زمانه‌ای می‌زیست که فضا، فضای تنش حاصل از تناقض‌های سیاسی و زیبایی‌شناسی بود. معاصرانش موضع‌گیری‌های سیاسی او و باور او به «کارکرد اجتماعی» موسیقی را می‌ستودند. از نظر آیزلر، موسیقی چیزی نبود مگر هنری ارتباطی، متناسب با زمانه‌اش.

در سال ۱۹۲۶ رابطه‌ی آیزلر با شوئنبرگ تیره شد چرا که آیزلر بر آن بود که موسیقی نوین شوئنبرگ به «انزوای شکوهمند»ش زنده است و آشکارا فاقد محتواست. شوئنبرگ او را خائن نامید. این نظر آیزلر که موسیقی مدرن در فضای نخبه‌گرایی تنفس می‌کند، نسبت به رویدادهای تاریخی آشوب‌ساز دنیا بی‌تفاوت است و در رویارویی با واقعیت‌های زمان «خود را به کری زده است» این دو را از هم جدا کرد. آیزلر، موسیقی شوئنبرگ را فاقد «مسوولیت و مناسبت اجتماعی» می‌دانست.

در دهه‌ی ۱۹۲۰ با گسترش تکنولوژی تازه آمده‌ی رادیو و فیلم ناطق که ابزارهایی عالی برای برقراری رابطه با توده‌ی مردم بودند، فرصت گرانمایی برای موسیقی‌دانان معترض فراهم آمد و آیزلر تا پایان عمرش شمار زیادی موسیقی متن فیلم و موسیقی متن برنامه‌های رادیویی نوشت که بعدها برخی از آن‌ها را تبدیل به قطعه‌ی کنسرتی کرد. او در ۱۹۳۰ با برتولت برشت دیدار کرد و این دیدار به دلیل نزدیک بودن نگرش‌های سیاسی و اجتماعی این دو تبدیل به دوستی و همکاری دیرینه شد و این همکاری نوع جدیدی از هنر را پدید آورد که سر آن داشت تا ارتباطی مستقیم با توده‌ی مردم میسر سازد. این رابطه تا مرگ برشت یعنی سال ۱۹۵۶ ادامه یافت و بهترین کارهای آیزلر در این زمان خلق شدند: موسیقی‌های بی‌نظیر و کال و کُرال.

او در تمام دوران پس از روی کار آمدن فاشیسم هیتلری در ایالات متحد زیست و در دانشکده‌ی پژوهش اجتماعی نیویورک تدریس کرد. جایی که به دانشکده‌ی در تبعید معروف شد چرا که کسانی چون او و اروین پیسکاتور در آن جا درس می‌دادند. در ۱۹۴۲ به هالیوود رفت و در آن جا به کارش با برشت گسترش داد، برای فیلم‌های سینمایی موسیقی ساخت و در دانشگاه ایالتی سان‌فرانسیسکو درس داد. در همین دوران به همراه آدورنو کتابی نوشت به نام **ساخت موسیقی فیلم** که اکنون یکی از کلاسیک‌های این نوع موسیقی است. او برای کارگردان‌هایی چون جوزف لوزی، کلیفورد اودتس، چارلی چاپلین و ادوارد دمیتریک موسیقی فیلم نوشت.

در بهار سال ۱۹۴۷ پس از سخنرانی چرچیل که به سخنرانی «پرده‌ی آهنین» معروف شد، آیزلر با برادرش گرهارد و خواهرش روت - که هر سه فعال سیاسی بودند - به کمیته‌ی فعالیت‌های ضدآمریکایی فرا خوانده شدند تا مورد بازجویی قرار گیرند. یکی از شاکیان آیزلر، ریچارد نیکسون بود که اعلام کرد: «پرونده‌ی هانس آیزلر شاید مهم‌ترین پرونده‌ای باشد که تاکنون به کمیته آمده». در ادامه‌ی بازرسی‌ها او را «مارکس موسیقی‌دانان» نامیدند. پاسخ او این

بود: «من به این افتخار می‌کنم.»

آیزلر نخستین هنرمند و روشنفکری بود که در لیست سیاه دولت ایالات متحد قرار گرفت. از سوی یارانش کمیته‌ی بین‌المللی حمایت از او شکل گرفت که هنرمندان داخلی و خارجی را به اعتراضی گسترده نسبت به رفتار دولت ایالات متحد با آیزلر فراخواند. موثرترین کمک‌ها را توماس مان و چاپلین کردند که هر دو اندکی بعد به دلایل مشابه از خاک آمریکا اخراج شدند. مان حمایت اینشتین، رییس جمهور وقت چکسلواکی ادوارد بینس و ویلیام شایرر نویسنده را به دست آورد و چاپلین، افزون بر پیکاسو، حمایت بیست هنرمند فرانسوی از جمله ماتیس، کوکتو، آراگون و الوار، که بیانیه‌ی حمایت از آیزلر را امضا کردند. آهنگسازان آمریکایی چون آرون کاپلند، روی هریس، لئونارد برنشتاین و راجر سینتز، به افتخار او کنسرتی در نیویورک ترتیب دادند که در رسوایی دولت آمریکا و شناساندن آیزلر نقش موثری داشت اما دیگر کار از کار گذشته بود و او در سال ۱۹۴۸ از آمریکا اخراج شد.

آیزلر در ۲۱ مارس ۱۹۴۸ در فرودگاه لاگواردیا به هنگام ترک خاک ایالات متحد این بیانیه را خواند: «این کشور را ترک می‌کنم در حالی که ناراضی و آزردم. وقتی در سال ۱۹۳۳ اشرار هیتلری برای سرم جایزه گذاشتند و من مجبور به ترک آلمان شدم به خوبی چنین روزی را می‌دیدم. آن‌ها نمونه‌ی شرارت بودند و من از این اخراج و فرار مغرور. اما از اخراج ابلهانه از این کشور زیبا دل‌آزردم... من به پرسش‌های بازرس‌ها گوش دادم و به چهره‌های‌شان نگاه کردم. برای من به عنوان یک ضدفاشیست کهنه‌کار روشن شد که این آقایان بی‌تردید فاشیست‌اند... اما آن‌چه در ذهنم باقی مانده، تصویر مردم واقعی آمریکاست که دل‌بسته‌شان هستم.»

ورود آیزلر به اروپای پس از جنگ، توان او را زنده کرد چنان که به فویش و وانگر نوشت: «اروپا تاثیر بسیار قدرتمندی بر من گذاشته حتا به من الهام داده... اشتیاق زیادی به کار و برنامه‌هایی بیش‌تر از همیشه در سر دارم.» در وین ماند با این امید که در آکادمی موسیقی مسوولیتی به او بدهند اما مخالفت معمول محافظه‌کاران مانع آن شد. او همچون شوئنبرگ و استراوینسکی دو چهره‌ی برجسته‌ی موسیقی غربی باور داشت که فرهنگ موسیقایی بورژوازی به کوچه‌ی بن‌بست زده و راه خروج از این بن‌بست «شکل بالاتر و متعالی‌تری از جامعه» است، پس از آن است که موسیقی می‌تواند دوباره شخصیت برتر و سرخوشانه‌تری داشته باشد.

او در ۱۹۵۰ در برلین شرقی اقامت گزید و با برشت به همکاری ادامه داد. او سرود ملی از نظر موسیقایی بی‌نظیر و از نظر ادبی فراموش‌ناشدنی جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی را نوشت. هدف واقع‌گرایانه‌ی او از نگرش‌اش به فرهنگ موسیقایی نو که از ویرانه‌های فرهنگ کهنه سر بر می‌آورد، آب می‌خورد. در آن‌جا به کار آموزش موسیقی فیلم و برنامه‌های رادیویی پرداخت اما سرانجام اختلاف‌هایش با روش استالینیستی حاکم او را به اتریش بازگرداند. آیزلر در ۱۹۶۲ مرد. در غرب او را به فراموشی سپردند چون خلاف جریان بود اما نبوغ او در موسیقی، او را همیشه زنده نگه‌داشته است. او در نظر موسیقی‌دان‌های معاصرش یکی از اصیل‌ترین، دوست‌داشتنی‌ترین و درخشان‌ترین موسیقی‌دان‌های سده‌ی پیش لقب گرفته است.

منبع:

Albrecht Betz, *Hanns Eisler; Political Musician*, Cambridge, 1982